بلغ

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

بعد از حمد خدا و تحیت زبده رسل و انبیا صلی الله
علیه وعلی آله واصحابه نموده می آید که این قصیده ایست
در حفظ صحت و دفع مرض بنام حضرت بادشاه
سکندر حشمت سلیمان جاه تاج بخش عالم آرای عدو
قلعه گشای طراز کسوت سلطنت و فرمانروائی نگین
خاتم عظمت و کشورگشائی قوت بازوی مسلمانی
فروغ دهنده جهان تابنده خورشید روشن رای

جمشید

جمشید ممالک آرای

ابیات

آنکه او را رسد سرافرازی ∴ شاه جم قدر بابر غازی

کف او غیرت سحاب آید ∴ رای او رشک آفتاب آید

تابع رای اوست فوج ملک ∴ مسند قدر اوست اوج فلک

فلک اندر ذات او فاخر ∴ خرد از مدح او بود قاصر

تا جهان باشد ایزد متعال ∴ داردش بر سریر عز و جلال

قصیده مذکور

ای که داری تندرستی از ره حکمت ورا ∴ تا بعلتهای گوناگون نگردی مبتلا

شیر را بسیار خوردن ای که عادت کرده‌ای ∴ ترک عادت کن که خواهد شد مرض پیدا ترا

گر دو انگور آنکه خواهد خورد با لحم قدید ∴ زندگانیش برگ نی خواهد شد هبا

ای ز مستی خوردن بسیار اعضا سست تو ∴ جای آن دارد اگر بر سر خرد عصا

گر عدس نخود کنی رغبت بامدت تنی ∴ زرد زار و لاغرت سازد بعکس نوبها

با تو خواهد بود دشمن کوری و تاریکی چشم ∴ گر فراوان میل خرما کرد بسیر و کندنا

تدبیر مشروب

ای که بر روزت مر تو مستولی عسل می‌خور مدام ؛ گر ز انبت گفته حق در وصف او فیه شفا

آب تا زنج از حد افزون آنکه رغبت میکنی ؛ آخر از ضعف جگر آنی بصد رنج و عنا

می که بر دشمن مر و صبا می‌خور ز حد افزون خورند ؛ چند خواهی باده خوردن تا خوشی هم و صدا

تدبیر حرکت بدنی

چون ریاضت معتدل باید بود افزون شد از آن ؛ خفی دل را و تن قابل شود بهر غذا

تدبیر سکون بدنی

ای که غفلت منحرف خلقی بسکون بخدمت زر ؛ از برای آنکه در تن جمع گردد فضلها

تدبیر حرکت نفسانی

فکر چون ز اندازه بیرون است بود و غم بخت ؛ گر فرو گردد تر اما گاه مالیخولیا

تدبیر سکون نفسانی

حمق میگردد دلا از آنکه نفکری بد ؛ گاه گاهی فکر میکن تا نیفتی در بلا

تدبیر نوم

چون

چون ز خواب روز گردد تیره مغز و رنگ ∴ دیگران آینه را مشکل توان دادن صفا

هر کرا عادت چنان باشد که در هنگام خواب ∴ روی او تا وقت بیداری بود سوی سما

از سعال و نزله و از شوصه ایمن باشد او ∴ سر بسر اعضای او بی درد باشد دایما

تدبیر لطیفه

هر که بیداری برد بسیار خواهد ساختن ∴ در دماغ خود رطوبات غریزی را فنا

تدبیر احتباس

شوربا خور چون طبیعت محکمت گردد ولی ∴ اسفناج و شلغم بسیار کن در شوربا

تدبیر استفراغ

در طبیعت از حد افزون نرم گردد میل کن ∴ از قوابض مثل تفاحه و املوبا(?)

گر چو نان باشد بنای جنبش زیر ران ∴ کز تقوت رستم دستان بود افتد ز پا

روی گردان شتر از آن شتابنده که باشد ∴ ور بدست افتد ز خوبان دلربا خورلقا

تقویت کن کرده را از دل ز معجونی که هست ∴ جمله اجزای آن کرفس و فلفل و جوز آ(?)

بار بار و قرفه و هلیون و مغز نارجیل ∴ زنجبیل و بهمن و تودری و مصطکا

از برای قوت دل میتوان صمغ ساختن : لعل و مروارید و مرجان و عقیق و کهربا

لاجورد و دو تن سیم و عود و عنبر و افرنجمشک : سنبل و سعد و لسان الثور و بزر الهند با

گاه گاه از بهر دفع غشی از ان هم : میتوانی مسهل کردن اندکی شعشعا

پیش اهل دل ان و بیش سست اندر خویشتن : خون خود در بر اگر خواهی کمی بر امتلا

تدبیر فصول

اختیار مسهلها در ضعف مدها باشد بسی : زان بسی باشد تر کم کردن خون در شتا

در خزان کن اجتنا از بهر حب باشد سرد و خشک : در بهار از گرم و تر بگذر مگو چون و چرا

تدبیر هوا

چون وبا پیدا شود در خانه باید سوختن : مصطکی و عود و عنبر بهر اصلاح هوا

گر بود شاهد دراز اوقات رشک نفس حنق : زفت با او نخلو بهست بهر عطش

مسایل مختلفه

چون کوه از شمال شهر دریا از جنوب : هر که خواهد جای خود در آن شهر باید بشد جلا

گر زنی آن آیس از علت مستخوف کنند : در زبان فرزند از و گردد با مرغون جدا

بون

چون سگی آلوده چون کشف مر اعضای ∴ موی اگر پیدا شود در تنش پیش و بها

ور نخواهی موی بر عضوی زند بعد کندنش ∴ باید از افیون و آهک آش کردن طلا

هر کرا در اصل باشد معده و امعا ∴ غایت جهلست او را خوردن سقمونیا

گر بمالی زهره بعض چون شش و پیه سوسمار ∴ سر برآرد گاه صحبت بر زنان اژدها

از رضا در امان هر کس که خواهد چشم خود ∴ خشم خود را که باید گشتن توتیا

از درون جسم او بیرون نیاید البته ∴ هر که بر رنگ طهورش پای خود بندد حنا

یوسفی را اگر معنی جلوه گر آمد زفکر ∴ تا مگر سوی کسش گشاید پادشه چشم رضا

حامی شرع محمد پادشه بابر که هست ∴ آفتاب و ماه را از رای او نور و ضیا

از خدا امید دارم که گردون زمان ∴ دشمنش را از آن حباب درد که نپذیرد دوا

قصه در لغات هندوی

نام هر حرف هندوی بشنو از من ای پسر ∴ خاصه نام هر دو ای نفع بر دار ای مکر

پل لکلم باشد ول کر بگو یعنی سخن ∴ شکر و ماند بر آنکس که گوید شکر کر

جیهه کان اندر دهن و گوش داری سمنا زان ∴ مورچه را میخوان بروت کانه کور و بهره کر